

## شهید کاظمی و نقش او در جنگ

گفتگو با سردار قاسم سلیمانی

ایشان را به شهادت سردار احمد کاظمی جامعه ایران به ویژه رزمندگان و هم‌زمان این عزیز را در غم و تأثر جانکاه فرو برد. فرصت را مغتنم شمرده، ویژگی‌های این شهید بزرگوار را در حضور سردار رشید و سردار سلیمانی به بحث گذاشتیم.

خوانندگان محترم را به مطالعه این گفت‌گو که در وضعیت خاصی انجام گرفت و آمیخته است با خاطراتی از فراز و نشیب‌های جنگ همراه با شهید احمد کاظمی، جلب می‌نمایم.



حتی در ارتش خود ما هم این طور است که وزارت دفاع و برنامه و بودجه و نظام آن کشور به همراه سایر دستگاه‌ها، اول لشکری و یگانگی را از اساس ایجاد می‌کنند و بعد به فرمانده‌ای می‌دهند که آن فرمانده خودش هیچ نقشی در به وجود آوردن آن نداشته است. در سپاه این روند اصلاً طی نشده است، این فرماندهانی مثل احمد بودند که لشکر را با همه وجودشان از اساس و از اول خشت خشت گذاشتند روی هم و ساختند و بنیانگذار بودند. سایر تشکیلات سپاه هم همین طور بود مثل اطلاعات و عملیات که بنیانگذارش شهید باقری بود، مثل توپخانه که بنیانگذارش شهید شفیع زاده بود.

حالا می‌خواهیم ببینیم چون جناب‌عالی (سردار سلیمانی) خیلی جاها در صحنه جنگ در مقاطع مختلف در عملیات‌های مختلف کنار لشکر ۸ نجف و احمد کاظمی جنگید این لشکر چه عملکردی در روند جنگ داشته است؟ ما بیاییم با این بهانه

رشید: بسم الله الرحمن الرحیم. بحث ما درباره شهید احمد کاظمی است، فرمانده نیروی زمینی سپاه.

رویکردی که در بررسی فرماندهان شهیدمان داریم، یکی در جنگ است و دیگری بعد از جنگ؛ در جنگ ما معتقدیم یک فرمانده با شناخت لشکرش و هر آنچه که این لشکرش در صحنه جنگ انجام داده شناسایی می‌شود، یعنی اگر ما بخواهیم شهید احمد کاظمی را بشناسیم باید لشکر ۸ نجف را در جنگ، شناسایی کنیم و ببینیم که این لشکر در صحنه جنگ چه کرده است، چون ایشان فرمانده این لشکر بوده و این فرماندهان ما هم، مثل خود جناب‌عالی (سردار سلیمانی)، مثل شهید خرازی، مثل بقیه، اینها انسان‌هایی بودند که از صفر تا صد یگان را (گردان تیپ لشکر) با تمام وجودشان از اساس ساختند. این طور نبوده که یک لشکر آماده را بدهند دست این فرماندهان سپاه مثل احمد، مثل جناب‌عالی (سردار سلیمانی) چون در همه کشورها و

تمام ابعاد شخصیتی احمد کاظمی را مثلاً از نظر نظم، مدیریت، ابتکار، خلاقیت و تدبیرش کالبد شکافی کنیم. این را باید حتماً در سازماندهی و عملکرد لشکرش پیدا کرد. من یک جاهایی گفتم احمد در خیلی از ابعاد مسلط بود. من گفتم سه نقطه را در لشکر ۸ نجف اگر کسی سر می زد به نقش احمد و مدیریت او پی می برد: یکی اسلحه خانه، یکی حمام و یکی هم آشپزخانه. در این سه جا، می فهمید که احمد چقدر به لجستیک، آموزش، نگه داری و روحیه پرسنل بها می دهد. احمد اصرار داشت که همه جا حمام احداث شود و این نشان می داد که به نیروهایش خیلی بها می دهد. در نزدیک ترین مکان ها به خط مقدم حمام درست می کرد، حمام درست حسابی. من دو سه جا در این حمام ها رفتم؛ در مریوان، در جزیره مجنون، کنار کارون. بنابراین در حین جنگ باید لشکر ۸ نجف را مورد شناسایی قرار بدهیم تا احمد را معرفی کنیم.

بعد از جنگ هم بالاخره یک تجربه سنگینی را احمد پشت سر گذاشته، ۸ سال، ۱۰ سال حالا با فلسطین می شود ۱۲ سال تا بعد از جنگ؛ چون از سال ۱۳۵۵ ایشان رفته بود فلسطین، ۱۷ سالش بوده رفته لبنان و در اردوگاه های فلسطینی آموزش دیده و عجیب هم قضاوت می کرده، یعنی نمی دانم به شهید محمد منتظری یا فرد دیگری گفته که تا این فلسطینی ها به سمت اسلام حرکت نکنند، موفق نمی شوند و اینها دین در درونشان کم رنگ است. این را آنجا درک کرده است.

ما می خواهیم بدانیم این تجربه احمد از دوره های گذشته (جنگ کردستان، فلسطین) چه نقشی در برداشتن بارهای بزرگی مثل فرماندهی قرارگاه حمزه سیدالشهدا، فرماندهی نیروی هوایی و فرماندهی نیروی زمینی داشته است. یعنی تجربیات شهید احمد کاظمی چه نقشی در موفقیت های بعدی او در عرصه مدیریتی و اقداماتی که انجام داده، داشته است، قطعاً اقداماتی که احمد در قرارگاه حمزه انجام داد متأثر از ۱۲ سال تجربه اش بوده است. من یادم است، واقعاً با یک رویکرد جدید کار را انجام داد. یعنی تارفت آنجا، بعد از یک مطالعه دو سه ماهه حالا خدا چه اعتماد به نفسی به او داده بود آمد کل روش جنگ

را در طول ۱۰ سال در کردستان گذاشت کنار و عوض کرد و تغییر و تحول ایجاد کرد و می گفت برادران قبلی اشتباه می کردند که پشت سر هم نیرو گذاشتند و صدها پایگاه ثابت ایجاد کردند، ما می توانیم اینها را جمع کنیم، ما می توانیم متکی بشویم به یک سیستم اطلاعات خیلی دقیق و چند واحد واکنش سریع و ورزیده داشته باشیم، هر جا که ضد انقلاب حرکتی کرد، به سرعت مثل اجل ما پیاده شویم روی سرش، مرحله بعد مرز را ببندیم و مرحله نهایی برویم در خاک عراق؛ و هر سه چهار کار را کرد. یعنی واقعاً پایگاه ها را جمع کرد، همه داد و فریاد می کردند، نمایندگان مجلس صدایشان در آمده بود. ایستاد و گفت: هیچ طوری نمی شود، مسئولیت با من. یعنی شاید بیست سی هزار نفر را جمع کرد از نیروی انتظامی، سپاه و بسیج. همه را جمع کرد بعد همین کار را کرد، یعنی یک سیستم اطلاعات درست کرد و بعدش هم آمد مرز را بست و بعد رفت داخل خاک عراق. این تاکتیک ها و روش ها حتماً از اعتماد به نفس او بوده که خدا در جنگ به ایشان داده که آمد و این طور عمل کرد. یعنی در این دو تا میدان، احمد در جنگ و احمد بعد از جنگ، هر چه که جنابعالی می دانید برای ما بفرمایید که استفاده کنیم در فصلنامه.

**سلیمانی:** بسم الله الرحمن الرحیم. اولاً که آقا رشید استاد ماست و حرف زدن جلوی ایشان سخت است چون کاشف من و احمد و حسین و همه اینها آقا رشید هستند. هیچ وقت تصور نمی کردم که در مورد احمد بخوام حرفی بزنم. با آن که چهل روز گذشته من باورم نمی شود که احمد شهید شده. خیلی به هم نزدیک بودیم، خصوصاً بعد از جنگ ما بیشتر به هم نزدیک شدیم. علتش هم غربتی بود که ما بعد از جنگ پیدا کردیم یعنی همین احساس یتیمی، یتیمی نه از این باب که همه می گویند بلکه از باب اینکه انسان از یک راهی باز می ماند، احساسی مثل اینکه جا مانده و باز مانده است به او دست می دهد. لذا همیشه چیزی هم می گفتیم و شوخی که می کردیم می گفتیم که جزیره ای باشد و ما را ببرند آنجا که همیشه تداعی آن دوران را بکند و این باعث شده بود که بیشتر به هم نزدیک بشویم. یکی از

علت‌هایی که ما دور هم جمع شدیم این بود که ما مثل یک جمعی هستیم که در یک طوفان و یک رودخانه ایم و باید دستمان به هم باشد و حامی هم باشیم تا آب ما را نبرد.

اما اینکه این چنین اتفاقی می‌افتد ما اصلاً تصور نمی‌کردیم. هر چند احمد به آرزویش رسید اما واقعاً حیف شد و حیف شدن را هم نه در شهادت احمد بلکه در این می‌دانیم که احمد خیلی خوب می‌توانست آن چهره‌ای را نمایان کند که یک بخش کوچکش بر نزدیک‌ترین آدم‌ها به احمد نمایان شد، نه بر جامعه، که جامعه خیلی چیزها را نمی‌داند و مخفی ماند. او می‌توانست یک جنگ بزرگ را فرماندهی کند، مدیریت کند و شهید بشود. البته تقدیر الهی و به نظر من اصرار خودش باعث شد که زودتر از آن چیزی که ما تصور می‌کردیم، احمد را گرفت. شاید هم مصلحت احمد همین بود، شاید مصلحت الهی همین بود و همین درست بود. این را ما نمی‌دانیم ولی آنچه که می‌دانیم این است که احمد می‌توانست خیلی کارهای بزرگی بکند.

در این مطلبی که آقا رشید فرمودند من دو نکته در مقدمه بگویم بعد می‌پردازم به مشخصات احمد. همین طور که در دین اسلام یک خلاصه‌هایی وجود دارد، یعنی وقتی ما می‌خواهیم بگوییم که دین در امیر المؤمنین خلاصه شده است یا امیر المؤمنین دین مطلق است معنایش این نیست که دیگران از دین بهره‌ای نبرند. دیگران هم در رکاب پیغمبر بودند و دیگران نیز هر کدام یک بخشی از خلاصه‌های دین در آنها بود، یکی در تقوا بود یکی در شجاعت بود ولی اینکه همه، همه موجودی دین را بگیرند، کمتر بود. امام هم در تربیتی که در جامعه ما انجام داد مثل آن سلول‌های بنیادی بود که تحول ایجاد کرد و این تحول هم در جاهایی که تأثیر گذاشت به عنوان آدم‌هایی که به نحوی خلاصه امام بودند ظاهر شد. البته کسانی که به معنای واقعی در ابعاد مختلف رفتار امام، معنویت امام شخصیت امام خلاصه امام باشند کمتر پیدا می‌شود. در جنگ هم امام تأثیراتی گذاشت و یک خلاصه‌هایی به وجود آورد. احمد یکی از آن خلاصه‌ها بود که این هم به این دلیل نبود که احمد با امام مراد داشته بلکه به

## رشید: ما معتقدیم یک فرمانده با شناخت لشکرش و هر آنچه که این لشکرش در صحنه جنگ انجام داده شناسایی می‌شود، یعنی اگر ما بخواهیم شهید احمد کاظمی را بشناسیم باید لشکر ۸ نجف را در جنگ، شناسایی کنیم و ببینیم که این لشکر در صحنه جنگ چه کرده است.

دلیل عشق وافر به امام بود. حالا من می‌گویم خصوصیاتش را که تأثیر احمد در زیرمجموعه در جنگ چگونه بود که باعث می‌شود بگوییم که بخشی از شخصیت و جود امام در فردی مثل احمد کاظمی متبلور بود.

احمد چند مشخصه اصلی داشت که همه اینها را از امام گرفت و این درست است که همه اینها از مکتب اسلام است اما امام به عنوان یک الگوی مجسم بود و ما وقتی در جنگ نگاه می‌کردیم، احمد هم در این چیزهایی که من ذکر می‌کنم از همه ما برجسته‌تر بود. احمد پنج مشخصه مهم داشت که اینها در دوره جنگ در لشکر نجف دیده می‌شد که ما وقتی به لشکر نجف نگاه می‌کنیم هیچ چیز در ذهن ما غیر از احمد نمی‌آید. شما وقتی مثلاً می‌گویید فلان لشکر، یک عقبه‌ای هم در ذهنتان می‌آید ولی به لشکر نجف که نگاه می‌کنید غیر از احمد هیچ چیز در ذهنتان نمی‌آید. این خیلی هنر بود که یک فرد بیاید از درون یک شهرستان یک لشکر درست کند که آن لشکر با لشکرهایی که عقبه‌های طولانی داشتند با امکانات و وسیع خصوصاً در کادر، نه تنها برابری می‌کند بلکه شاه کلید جنگ بشود. اینجا در واقع این را می‌رساند که نقش احمد محوری بوده، لذا همه چیز در او خلاصه شده بود یعنی همه ابتکارات و موضوعات گوناگون، نه اینکه احمد پایش روی شانه دیگری بود و از شانه دیگران داشت حرف آنها را می‌زد و ابتکارات و طرح آنها را می‌گفت، نه، بلکه

هر چیز بود از او دمیده می شد. البته حسین هم همین بود ولی حالا بحث احمد است.

یکی از مشخصه های بارز احمد زیرکی بود حالا به معنای درست آن "تدبیر" بود. منتظر نبود که در قرارگاه بگویند خط حد لشکرت چه می شود. همیشه وقتی درباره منطقه عملیاتی بحث می شد او به خیلی از زوایای پشت این هم نگاه می کرد لذا موافقت هایش معنا داشت و مخالفت هایش هم معنا داشت. دوم اینکه وقتی می خواست خط حدی انتخاب بکند مخالفت یا موافقت او در کل عملیات برای نحوه عمل لشکر ۸ نجف تأثیر داشت. مثلاً شما به همه خط حدهایی که لشکر نجف گرفته نگاه کنید، احمد خط حدی را برایش اصرار می کرد که پیروزی و شکستش کمتر به گردن کسی بیفتد.

**درویدیان: واقعا؟**

**سلیمانی:** بله، حالا سطوح مختلف را می گویم و مرور می کنیم. اصلاً اتکاء لشکر نجف و احمد در محورهایی که عمل می کرد کمتر به جناحین آن بود. همیشه یا انتخابی را انجام می داد که این جناح طبیعی باشد یا به نحوی انتخاب می کرد که این جناح تأثیر بر کل عملیات بگذارد. مثل والفجر ۴، در والفجر ۴ حسین زیر ارتفاع سنگ معدن متوقف شد من بالای سر پنجوین متوقف



\* منظور نقطه تلاقی نوک کانال پرورش ماهی با یکی از اضلاع پنج ضلعی می باشد.

شدم، حاج همت روی ارتفاع خلوزه متوقف شد، باکری روی ارتفاع کنگرک متوقف شد، او که آمد با عملش، خلوزه و پنجوین و غیره را، همه را بی خاصیت کرد و مسلط شد. هدف احمد تصرف ارتفاع لری بود، عملیات احمد، عملیات سختی بود. در والفجر ۴ فشار روی احمد از همه ما بیشتر بود چون از دشت شیلر می خواست بیاید از میدان مین، جناحش باز بود تا می رسد به لری، قله تک بود اما او انتخاب کرد، نقطه ای را که می گرفت تمام منطقه را آزاد می کرد و این را عمل کرد.

در فتح المبین هم در واقع احمد جناح جلوی کسی نبود، آمد از زلیجان وسط کوه میشداغ رفت رقبایه. این طرف هم مرتضی بود، رؤوفی بود، متوسلیان بود بعد این طرف تر من بودم، خرازی بود؛ او آمد تا خط مرز من و خرازی و با عملی که انجام داد همه را سقوط داد.

**رشید:** با اینکه رقبایه این سر جبهه نبرد بود و عین خوش و دشت عباس آن طرف ولی فشاری که روی بچه های لشکر ۱۴ امام حسین در دشت عباس آمد با پیروزی احمد در تنگه رقبایه این فشار برداشته شد. آقا محسن اصرار داشت اگر رقبایه را عمل بکنیم با لشکر ۸ نجف یعنی احمد و مهدی (باکری) این معضل حل می شود و وقتی احمد و مهدی روی رقبایه رفتند دشمن خیلی سریع شکست خورد.

**سلیمانی:** مانور احمد در بیت المقدس نیز قابل ذکر است که رفت از کنار نهر خین، دشمن را از پهلو دور زد، حتی در مرحله اول هم تاکتیکی که از بالای دارخوین آمد و کمر دشمن را نصف کرد، مهم بود.

در کربلا ۵ آمد پیش من و مرتضی (قربانی) با حسین (خرازی) و زاهدی، آمد غرب کانال ماهی گیری در روز اول یک نگاه به جبهه کرد، ظاهراً در روز اول به هم ریخته بود، من احساس کردم که اصلاً فکر می کند یک تکیه گاهی که بخواهد این کار را انجام بدهد ندارد. هر چه من و مرتضی آنجا اصرار کردیم، چون ما در صحنه درگیری جنگ بودیم، به ما نگفت نه، اما معلوم بود که جواب نه است، آمد این گوشه ای از شمشیری پنج ضلعی\* را گرفت و منطقه مقابل آن و جاده شلمچه را ساقط کرد.

به این دلایل است که می‌گوییم احمد در طراحی و در فرماندهی زیرکی و تدبیر فوق‌العادی داشت. مثلاً در عملیات رمضان، شما نگاه کنید احمد رو به کجا حمله می‌کند، همین‌طور مستقیم حرکت می‌کند به سمت نوک شمالی کانال ماهی‌گیری. این حرکت، یعنی هرچه تا شلمچه هست بی‌خاصیت می‌شود لذا تا شلمچه هر چه بود بی‌خاصیت شد، لشکر ۶۱ بالا آمد کمر این را شکست، احمد زیر مثلثی‌ها عمل کرد. در آبادان نیز جایی را انتخاب کرد که بتواند بقیه جاها را بی‌خاصیت کند. مهدی کیانی می‌گوید:

«در سپاه آبادان نشسته بودم، مهدی آمد به من گفت که یک کسی از اصفهان آمده با شما کار دارد. ایشان آمد و گفت من احمد کاظمی هستم، تعدادی نیرو آورده‌ام اینجا، خطی به ما بدهید دفاع کنیم. گفتم که بعد از ظهر بیا تا با هم صحبت کنیم. بعد از ظهر آمد و یک محلی بود کنار بهمن شیر که عراقی‌ها می‌آمدند از این چولان‌ها عبور می‌کردند و حمله می‌کردند یا کار اطلاعاتی می‌کردند که آنجا را به احمد نشان دادم و گفتم که شما بروید آنجا. او رفت و بعد از مدتی برگشت و گفت اینجا کار ما نیست، یک جایی را بدهید دست من که به درد بخورد. در چه سالی؟ در سال ۵۹، نه احمد سال ۸۴، می‌گفت یک جایی به من بده به درد بخورد و بتوانم استفاده کنم.

رفتم پیش کلهر در فیاضیه و گفتم بیا اینجا. یک جایی هم بود نزدیک به عراقی‌ها، گفت همین جا برای من خوب است. بعد از این کلهر آمد و گفت احمد به ما گفته شما بروید آن طرف تر؛ و احمد آنجا ایستاد تا نتیجه گرفت.»

همین فاصله محدود بین عراقی‌ها و ما که خیلی وسیع هم نبود، نقطه شکننده عراقی‌ها شد که هم در جلوگیری از سقوط آبادان و هم در شکست حصر آبادان مؤثر بود. گویی این زیرکی و تدبیر از روز اول در احمد پیوسته نهفته بود. در منطقه آبادان هر جا می‌شد خط گرفت اما چرا احمد فیاضیه را انتخاب کرد؟ چون می‌دانست اگر فشار بیاورد می‌تواند پل عراقی‌ها را بندد و تمام جبهه را بی‌خاصیت کند. این یک نکته از خصوصیات احمد در

جبهه بود، حالا بحث در این موضوع خیلی زیاد است که اگر بخواهیم بگوییم همه اینها موضوعات متنوع و گوناگونی دارد. نکته دیگر دوراندیشی احمد بود، این دوراندیشی در اواخر جنگ و بعد از جنگ بیشتر آشکار شد. شما ببینید مدیریت الان احمد هم دقیقاً مثل زمان جنگ بود. زمان جنگ آقا محسن و شورای فرماندهی می‌نشستند منطقه عملیات را انتخاب می‌کردند اما طراحی عملیات که چگونه از منطقه استفاده شود دیگر کار احمد و بقیه بود که یکی از آن موارد که شما هم فرمودید نیروی هوایی است. احمد از مدیریت بهره‌گیری می‌کرد و برای این موضوع دوراندیشی می‌کرد. یعنی وقتی که در نیروی هوایی بود، احساس می‌کرد که ما احتمالاً روزی درگیر چنین وضعیتی می‌شویم، با یک جایی درگیر یک جنگی می‌شویم فراتر از جنگ ایران و عراق. شما وقتی نیروی هوایی می‌روید، می‌بینید که احمد نوع توجه‌اش به سیستم موشکی سپاه است. نقش آقای شمخانی را نمی‌خواهم کم کنم اما کسی که سیستم قدرت دفاعی را تسکان داد احمد بود. آقا رشید می‌دانند، برای موشک شهاب ۳ با بردهای گوناگون شبانه روز وقت گذاشت و در موضوعات دیگر، جلوی ایشان را گرفتند و گرنه در موارد دیگر مثلاً در هلی‌کوپتری، احمد اصرار می‌کرد که یک سیستم هلی‌کوپتری جدیدی را وارد کنند که بن‌بست‌های آن زمان را بشکنند، اصرار می‌کرد روی یک هواپیمای کم‌پرواز با برد کم اما مؤثر برای جبهه، یعنی در آن زمان هم دوراندیشی داشت.

یک وقتی آقا محسن، من و احمد و مرتضی را خواست در قرارگاه شهید بروجردی برای عملیات نصر ۴ در منطقه شمال غرب، ما در فاو بودیم که قرار بود عملیات کربلای ۱۰ را اجرا کنیم و برویم خط ۲۰۰۰ را از عراقی‌ها بگیریم و این جبهه را یک مقدار توسعه بدهیم همه کارها را آماده کردیم. شب آقا رحیم آمد در فاو به ما گفت (آقای شمخانی یا آقا رحیم بود نمی‌دانم). رشید: شمخانی و رحیم بودند. من و آقا محسن شمال غرب بودیم، شمخانی و رحیم جنوب بودند.

سلیمانی: آمد نزد ما و گفت که عملیات در اینجالتورفته، اصرار

## سلیمانی: احمد پنج مشخصه مهم داشت که اینها در دوره جنگ در لشکر نجف دیده می‌شد که ما وقتی به لشکر نجف نگاه می‌کنیم هیچ چیز در ذهن ما غیر از احمد نمی‌آید.

کردیم که لو نرفته، اما از ترکیب ارتش عراق به این نتیجه رسیده بودند که عملیات لو رفته است لذا عملیات متوقف شد. من و احمد و مرتضی با هم رفتیم قرارگاه شهید بروجردی نزد آقا محسن، احوال پرسیدیم و آقا محسن به شوخی گفت آنجا خوش می‌گذرد! بعد گفت بروید پیش آقای عزیز جعفری و بازدید از جبهه بکنید ببینید اینجا من کار دارم. ما سه نفری رفتیم در ارتفاعات قمیش و الاغلو و... که لشکر عاشورا هم زیر ارتفاعات الاغلو گیر کرده بود، با خود گفتیم اگر شده سینه خیز در جنوب عملیات کنیم زیر بار نرویم، آنجا وقتی صحنه را از نزدیک دیدیم، برای ما یقین شد که نباید زیر بار این عملیات برویم. برگشتیم نزد آقا محسن، گفت دیدید؟ گفتیم بله، آقا محسن گفت یا می‌روید آنجا عملیات می‌کنید یا می‌روید پیش آقای دانش یار در مریوان. هر چه گفتیم آقا محسن گفت نه.

یکی از آن چیزهایی که در مورد احمد می‌گفتم همین والفجر ۱۰ بود، فلش عملیاتی احمد را نگاه کنید (اشاره به نقشه منطقه) کنار دریاچه سد دربندیخان آمد حلبچه را دور زد، تمام منطقه مقابل احمد، ارتفاعات ریشن، همه اینها سقوط کرد. ما هم مقابل همه اینها یگان داشتیم، همه اینها سقوط کرد. لذا در بحث‌های میدانی و بحث‌های بعدی، احمد دوراندیشی فوق‌العاده‌ای داشت.

یکی دیگر از خصوصیات احمد استفاده از فرصت در بعد تاکتیکی و در بعد استراتژی بود. در بعد تاکتیکی وقتی که به دشمن می‌زد متوقف نمی‌شد تا نقطه‌ای که باید نتیجه می‌گرفت. همه عملیات‌هایش را نگاه کنید همین را می‌بینید مگر جایی بالا جبار متوقف شده، هر جا راه باز بوده فشار آورده تا نقطه‌ای که نقطه اتکاء عمل بوده برسد. تمام عملیات‌هایش

همین است. شما سراغ ندارید که مثلاً زیر ارتفاعات لری متوقف بشود، مرحله دوم برود وسطش، یکسره رفته دور زده و لری را گرفته و کار را در یک مرحله تمام کرده است. یعنی ما کمتر عملیاتی داریم که احمد مرحله‌ای رفته باشد به جز عملیات‌های بزرگ که احمد آن مرحله‌ای را که برایش پیش بینی شده بود با یک حرکت گرفته است، تمام عملیات‌ها بدین گونه بود.

**رشید:** در عملیات محرم یک تیپ را اسیر کرد بدون هیچ تلفات و تا جایی پیشروی کرد که در طرح قرار نبوده برود ولی نقطه اتکا عالی داشت.

**سلیمانی:** شما ببینید حتی عملیات بدر همین طور که می‌رود، مستقیم حرکت می‌کند تا می‌رسد به رودخانه دجله، از دجله عبور می‌کند می‌رود کنار جاده عماره - بصره آنجا می‌ایستد، تمام منطقه روطه را دور می‌زند تا کانال سوئیب.

استفاده از فرصت در تاکتیک و استراتژی همین بود. احمد وقتی آمد در نیروی زمینی به وقت خودش شلاق می‌زد. من همیشه می‌گفتم احمد تو چقدر کار می‌کنی؟ وقتی نیروی هوایی بود شما مقطع عمر احمد را در نیروی هوایی جمع بزنید، نمی‌خواهم خدای نکرده دیگران را تضعیف کنم، ولی تمام دوره‌های دیگر منهای دوره آقای قالیباف را جمع بزنید می‌بینید یک جهش داده است. در نیروی زمینی در همان مقطع، می‌دوید مثل کسی که فرصت ندارد و باید آن را به یک نقطه برساند و نتیجه استراتژیک بگیرد. احمد در این موارد واقعاً منحصر به فرد بود. این نکته را هم بگویم که احمد فرصت‌ها را محدود می‌دانست از نظر زمانی، چه در تاکتیک و چه در استراتژی، همیشه محدود می‌دانست، مثل کسی که وقت ندارد، این طوری به موضوع نگاه می‌کرد.

خصوصیت دیگر، انضباط احمد بود، این انضباط را در کلان که مقررات بود، شما نگاه کنید به زمانی که احمد در نیروی هوایی بود، می‌بینید برای همه چیز انضباط را تعریف کرده است. هر جا که می‌روی آرایش دارد. شما در نیروی هوایی یک جای مخروبه پیدا نمی‌کنید. در پادگانی که حضور می‌یافت به

آن انضباط می داد ولو اینکه یک ساختمان قدیمی و تخریبی بود اما به آن ساختار و سازمان می داد و این کار را می کرد. میدان صبحگاهش بهترین میدان صبحگاه است، مقبره ای که برای شهدا درست کرده، زیباترین مقبره است. هر کاری که انجام می دهد و به هر پایگاه اش که می روید همین طور است. پایگاه نیروی هوایی ما چند سال از آن می گذرد؟ ۵۰ سال می گذرد، بروید نگاه کنید، این هم از پایگاه درست کردن احمد، بهترین پایگاه با همین امکاناتی که داشته است. در زمان جنگ، خط احمد کاظمی تمیزترین خط بود خاکریز آن بیشترین ارتفاع را داشت، غذای آن بهترین غذا بود، انضباط در همه جا به چشم می خورد، در آرایش سنگرها، در چیدن سلاح ها، و ... شما در خاطرات آقا نگاه می کنید، می گویند وقتی که از لشکر نجف بازدید کردم، اولین لشکری که برای تانک ها چک لیست نوشته بود احمد کاظمی بود. برای همه کس و همه چیز برنامه داشت و یک انضباط خاصی در تمام کارهایش حاکم بود، نه اینکه انضباط خشک داشت، نه! همه چیز دقیق سر جای خودش بود، و هزینه ای که انجام می داد هزینه درستی بود.

خصوصیت بعدی احمد شجاعت و جسارت او بود که هر چند در جنگ عمومیت داشت لکن احمد در حد اعلای آن قرار داشت. اما بعد از جنگ دو تا مشخصه احمد که به نظر من اینها خیلی از مشخصه های معنوی احمد را رشد دادند، یکی ادب احمد بود و دیگری راز نگهداری او بود. من خیلی کم در جمع ها می دیدم که کسی چنین خصلت هایی داشته باشد. برای فرمانده نظامی چنین خصلتی سخت است و اینکه می گویم احمد خلاصه ای از امام بود و واقعاً این طوری بود. حالا به آقا رشید هم عرض کردم، فرماندهان مادر جنگ به ویژه آنها که شهید شدند، نفوذشان خیلی زیاد بود، درجه هم نداشتند، هیچ کس هم نیامد بگوید که من از احمد کاظمی یا از فلانی حمایت می کنم. شما نگاه بکنید اگر حسین خرازی پیراهنش روی شلوار بود، ۹۹ درصد از لشکر امام حسین پیراهنشان روی شلوارشان بود. تن صدای حسین، ذکر حسین، راه رفتن حسین را تقلید می کردند، احمد هم همین طور. از اینها تقلید می کردند، واقعاً الگو و نمونه

بودند و تأثیر زیادی بر دیگران داشتند.

ادب احمد فوق العاده بود و این ادب احمد به نظر من شاه کلید همه چیز بود و به خیلی چیزها رشد داد. نمونه ای از تواضع احمد این بود که در مراسم های مختلف مثلاً در هفته جنگ که فرماندهان رادعوت می کنند یا یک روز ستاد کل دعوت می کند به جلسه ای، ترتیب چیدن صندلی ها به نسبت درجه و رتبه و جایگاه است و هر کس جای مشخصی دارد. یکی از علت هایی که من امتناع داشتم از شرکت در مراسم ها به خاطر اخلاق و برخورد متواضعانه احمد بود، یک معرکه ای داشتیم در جایگاه، احمد همه را به هم می ریخت و جابه جامی کرد تا خودش آخر بایستد، امکان نداشت که این جور نباشد. یک روز به آقا رحیم گفتم که شما فکر می کنید که ما به احمد خط می دهیم! احمد را مانمی شناسیم؟ احمدی که در جنگ وقتی تصمیم می گرفت که بگوید نه، همه می گفتند حریف احمد نمی شویم آن وقت این ادب احمد است؛ مسافرت می خواستیم برویم اگر سه تا ماشین بودیم، اینقدر می ایستاد تا ماشین ها جلو بروند و او آخرین ماشین باشد. حتی در تردد، ادب او فوق العاده بود، شما بگردید در بین دوستان احمد، کسی را پیدا نمی کنید که احمد بدگوی او را بگوید و غیبت کسی را بکند. اگر مخالفت داشت کوتاه یک چیزی می گفت و زیاد به این موضوع نمی پرداخت. همه را بر

## سلیمانی: همیشه وقتی درباره منطقه عملیاتی

### بحث می شد او به خیلی از زوایای پشت این

### هم نگاه می کرد لذا موافقت هایش

### معنا داشت و مخالفت هایش

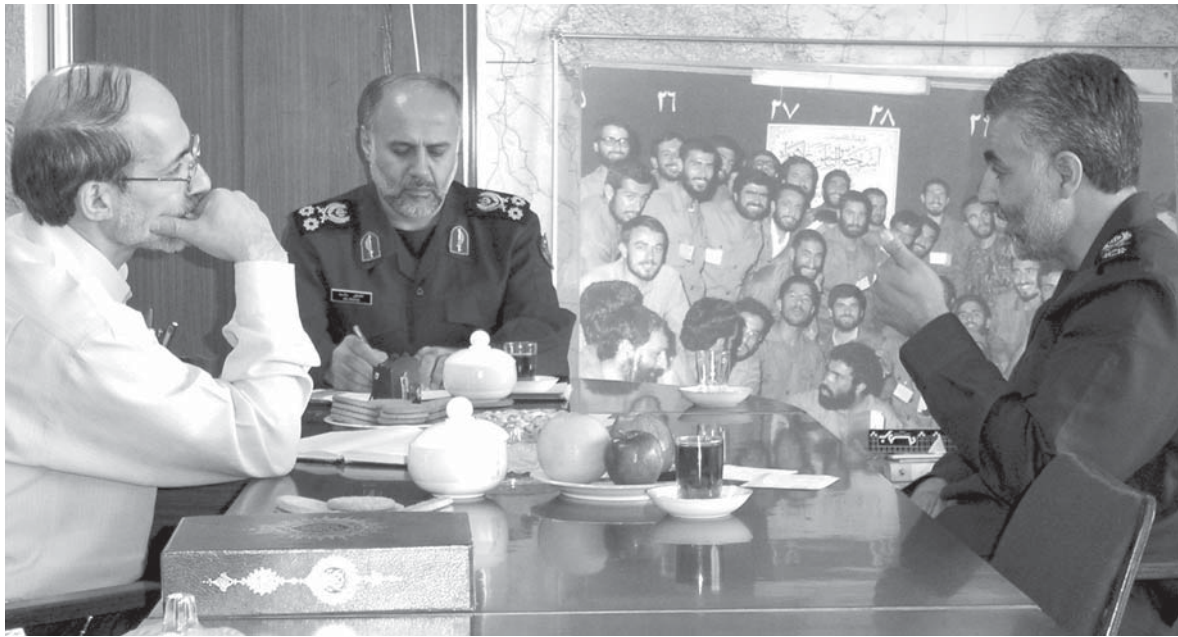
### هم معنا داشت. وقتی می خواست

### خط حدی انتخاب بکند

### مخالفت یا موافقت او در کل عملیات

### برای نحوه عمل لشکر ۸ نجف

### تأثیر داشت.



خمینی (ره) بود در ابعاد مختلفی.

رشید: سردار سلیمانی احمد را در جنگ توصیف کرد و به بعد زیرکی یا به عبارتی به تدبیر و درایت فرماندهی اش اشاره کرد که در همه عملیات ها واقعاً یک نقشی داشت که روی تمام محورهای دیگر تأثیر مثبت می گذاشت و این لطف خداست که شامل بعضی ها می شود.

به هر حال عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر تاریخی است که در ذهن مردم تا ابد می ماند. ممکن است فتح المبین از ذهنشان برود، شکست حصر آبادان برود، حتی فتح فاو، حتی والفجر ۱۰ ولی خرمشهر فراموش شدنی نیست. اما این چطور بود که مآقره هم نزدیک بین این بیست نفر فرمانده لشکر، ولی اوضاع کل عملیات در آخر این طور رقم خورد که حسین و احمد رفتند در شهر، یعنی در حقیقت کلید فتح این شهر را خدا به احمد و حسین داد و این دو فاتح خرمشهر بودند. یعنی ما دو نفر فرمانده لشکر داشتیم که رفتند در خرمشهر و آن هم همین دو نفر بودند. حالا چطور شد این وضعیت عملیات که در پایان عملیات این دو تا فرمانده باید بروند در این شهر؛ و تا ابد خواهد ماند که این دو بزرگوار فاتح خرمشهر بودند یکی احمد یکی حسین. تا زمانی که حسین زنده بود هرگز نگفت و تا زمانی که احمد هم زنده بود هرگز بیان نکرد. هیچ وقت دیگران که از او

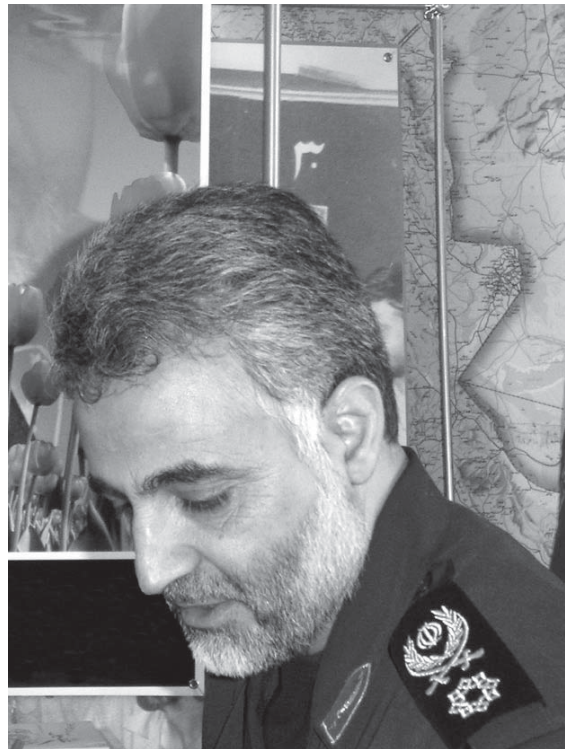
خودش ترجیح می داد. البته ممکن است کسی احمد کاظمی را در جنگ دیده باشد و از نزدیک با او آشنا نباشد و بگوید احمد یک آدم لجبازی است، اما او این جور نبود و این قضاوت صحیحی نیست. و اما درباره راز نگهداری احمد چند نفر ما می دانیم که در لشکر نجف که بنیانگذارش احمد کاظمی بود آمدند سخنرانی کردند، گفتند احمد کاظمی این است، احمد کاظمی آن است، چند نفرمان اینها را می دانیم، چند نفرمان می دانیم احمد به خاطر دفاع از ولایت همه سرمایه هایش را، دچار مشکل کرد. چند نفرمان این را می دانیم؟ چند جا این را گفت؟ و خیلی اتفاق های دیگر.

ما تا این روزی که احمد شهید شد، نمی دانستیم که احمد اینقدر مجروح شده، والله یک بار احمد نگفت که ترکش به سرم خورده، به صورتم خورده، یک بار نیامد بگوید که مجروح شدم. من که نزدیک ترین فرد به احمد بودم، نمی دانستم احمد اینقدر زخمی شده، هیچ وقت نگفت، خدا شاهد است که هیچ وقت بر زبان جاری نکرد. احمد خیلی خصلت ها داشت، همیشه از بریدگی از دنیا می گفت واقعاً انسان عجیبی بود یعنی هر چه آدم از او فاصله می گیرد، احساس می کند که احمد یک قله ای بود، واقعاً یک قله ای بود، متفاوت بود، خیلی فضیلت داشت، برای همین می گویم احمد واقعاً خلاصه ای از شخصیت امام



گفتید مدیریت حال احمد هم مثل زمان جنگ بود که به فرماندهی نیروی هوایی ایشان و تحولی که ایجاد کرد اشاره شد بعد از آن هم که به انضباط او، به ادب او، استفاده از فرصت او، رازنگهداری و ظرفیت وی پرداخته شد، حالا آقای درودیان اگر می بینید باز نکاتی مانده سؤال کنید.

**دروودیان:** نه، نکته خاصی که نیست، ایشان از بسم الله تا انتها را به خوبی بیان کردند. منتها آقا رشید حالا به هر جهت ما هم راوی این جنگ بودیم، کنار فرماندهان هم به هر حال بودیم. این ادراکی که حالا می گویم، من خودم که کنار فرماندهان بودم حالا بیشتر کنار آقا محسن بودم یا کنار دوستانی دیگر بیشتر به کار خودم توجه داشتم و خیلی دقیق نمی شدم روی شخصیت آن کسی که کنارش بودم، حالا چه مثبت چه منفی، یعنی خود آن صحنه عمل اجازه نمی داد و وارد این نکات نمی شدم. الان که جنابعالی و دیگران هنوز هم فرمانده هستید، ما هم راوی آن جنگ هستیم و داریم می نویسیم، وقتی مثلاً یک کسی مثل احمد کاظمی هم شهید می شود و با آن مواجه می شویم نمی دانیم چگونه باید به این شخصیت پرداخت و چگونه باید طرح کرد. یعنی حقیقتاً نحوه ورود ما به جنگ اصلاً از این منظر نبود. من کتاب نبرد شرق بصره را که نوشتم، راوی قرارگاه خاتم در عملیات کربلای ۵ بودم. وقتی کتاب آماده شد آن را به یکی از دوستانم دادم تا مطالعه کند، هیچ موقع از ذهنم نمی رود، ایشان گفت هر کسی این کتاب را بخواند مشکلات و پیچیدگی ها و دشواری های جنگ و تصمیم گیری در جنگ را می فهمد؛ در صورتی که من با این هدف نوشته بودم منتها من کنار یک کسی بودم که طبیعتاً موضوع او این بود. یک عده امکان دارد بگویند که حالا کاظمی شهید شده و اینها آمده اند در رثای این شهید می خواهند احساسات را تسکین بدهند، در صورتی که واقعاً ما که یک مقدار به آنها نزدیک بودیم، عظمت شخصیتی این افراد را چه از جنبه های دنیایی و چه آخرتی درک کردیم. وقتی قلوب متوجه کسی شد حتماً یک چیزی در آن آدم هست چون روایت داریم که قلب مؤمن در ید خداست. بنابراین اگر قلوب متوجه شخصی مثل شهید کاظمی شد، این عنایت الهی است منتها این



تعریف کردند ما نشنیدیم و خودش هم هیچ وقت چیزی از خودش نگفت.

**سلیمانی:** ابدأ؛ مثلاً بگویند در خرمشهر من بودم که این کار را کردم! هرگز!

**رشید:** محمد باقری می گوید که در سریلانکا در سال ۱۳۷۰ یک هیئتی بودیم که احمد هم بود. (محمد رئیس هیئت بوده)، می گوید که من به فرماندهان و مسئولین سریلانکا ایشان را معرفی کردم و گفتم، احمد، فاتح خرمشهر بوده است. می گفت تمام شد، در این چهار پنج روز تمام کاروان دور احمد جمع بودند. و احمد برایشان یک فرمانده مقتدری بود که فاتح خرمشهر است و هر چه می گفت تندتند می نوشتند.

**سلیمانی:** آقای درودیان! فکر می کنید ما هر ۲۰۰ سال یک کسی مثل احمد را می توانیم داشته باشیم؟ امکان ندارد که شما فکر کنید دانشگاه های ما، دانشکده های ما بتوانند چنین افرادی را تحویل جامعه بدهند، نه! احمد عصاره یک شخص بود و آن شخص هم هر چند قرن یک بار می آید، او آمد و یک چنین دستاوردی داشت، تمام شد و رفت.

**رشید:** در بحثمان رسیدید به بعد دورانیشی احمد که شما

را ما با چه لسانی بیان کنیم که نگویند حالا که کسی شهید شد، شروع کردند به بیان این مسائل؟!

**سلیمانی:** اینها اشکالش این است که در این مراحل و این چنین حوادثی بیان می شود.

**دروریان:** بله، اگر این حادثه نبود الان مطالب را شما چه زمانی می گفتید؟ اصلاً امکان داشت شما بگویید؟ یعنی اگر شهادت شهید کاظمی نبود، ما می آمدیم می گفتیم می خواهیم در مورد احمد کاظمی مصاحبه کنیم، نه این تأثر روحی برای جنابعالی حاصل می شد و نه این جمع بندی که ذیل پنج تا مفهوم، همه شخصیت و گذشته و رفتار شهید کاظمی را بیان کنید. خود این هم یک حادثه است، این یک شکل بحث ماست.

**رشید:** مشکلی که همیشه گفتیم، یعنی ما اینقدر آمدیم جنگ را، فرماندهان را، رزمندگان را به طور ناقص، بدون پرداختن به همه ابعاد و جودی شان و ابعاد جبهه و جنگ، در این ۱۰، ۱۵ سال در تلویزیون نشان دادیم که فکر می کنند آقا اینها یک عده آدم بودند که فقط دعا می کردند. سادگی های جنگ را به تصویر کشیدیم ولی پیچیدگی های جبهه و جنگ را قادر نبودیم به تصویر بکشیم.

**سلیمانی:** مثلاً همین عنوان حاجی! که باب شده، من واقعاً می گویم که یک تحریفی دارد انجام می شود نسبت به جنگ ما و ما هم خودمان خوشمان می آید می نشینیم نگاه می کنیم، گوش می دهیم!

**رشید:** حالا این عنوان حاجی در تهرانی ها رسم بود یا نه، من بعید می دانم اگر کسی نرفته بود حج به او بگویند حاجی. مثلاً آقای سلیمانی به شما حاجی می گفتند؟ می خواهم بگویم در سایر یگان ها و لشکرها، عنوان حاجی برای فرمانده رسم نبود. **سلیمانی:** حاجی نبود که، من و احمد و حسین بودیم و اصلاً و ابداً حاجی نمی گفتند. برادر حسین، برادر قاسم، اصلاً این چیزها نبود اصلاً "برادر" هم کم کاربرد داشت و فقط اسم گفته می شد. من وقتی این فیلم ها را نگاه می کنم، فکر می کنم که آنجا یک دکانی است. روزنامه ها را می خوانیم می بینیم پر از خاطرات دروغ، دروغ محض نسبت به شهید؛ من با شهید رفتم

آنجا، من با شهید چه و چه، همه اش دروغ، چیزهایی را که آدم می داند که واقعیت ندارد. لذا آن فرمانده گردان را درست کردند که با عراقی ها در تماس بود. اصلاً یک سناریوی عجیب غریبی! این همه ما در جنگمان سناریو داریم، قهرمان داریم، آن وقت این طوری!

بیا ایند مثل فیلم امام علی سرمایه گذاری کنند، مثلاً فرض کنید حسن باقری را؛ من در کنگره همین کار را کردم. کتاب های حسن باقری را بخوانید، حسن این نیست، حسن واقعاً مثل بهشتی بود برای جنگ و هیچ وقت هم خلاً حسن پر نشد.

**دروریان:** ان شاءالله در فرصتی که وجود دارد و فرماندهان در قید حیات هستند و سینه آنان پر از خاطرات است، حقایق و واقعیات بیان شود و شیوه پرداختن به جنگ و فرماندهان و شهدا نیز اصلاح گردد.